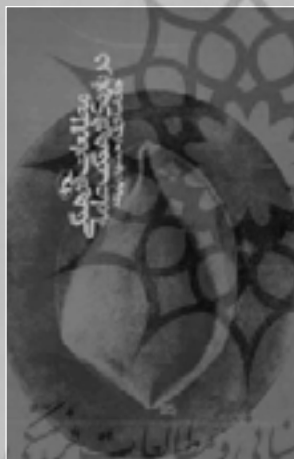


نقد و بررسی کتاب

مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه



مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه
 نوشته جان استوری، ترجمه دکتر حسین پاینده
 انتشارات آگه، چاپ اول، ۱۳۸۶

کتاب مأنوس بوده‌اند توضیحاتی بفرمایند تا در ادامه با طرح
 مباحث دیگر در خدمت عزیزان باشیم.

دکتر پاینده: در ابتدا به سهم خود از دوستانی که به اینجا
 آمده‌اند و به این مبحث علاقه نشان داده‌اند، تشکر می‌کنم. همچنین
 از همکاران ارجمندی که پذیرفتند درخصوص این کتاب صحبت کنند،
 سپاسگزارم. برای این که معلوم شود چرا من فکر کردم ترجمه این
 کتاب ضرورت دارد، داستان اسفباری را برای شما تعریف می‌کنم،
 داستان کسی که با همه علاقه از ایران خارج می‌شود تا ادامه تحصیل
 دهد و بعد می‌فهمد آن چیزهایی که در کشور خودش خوانده چقدر
 عقب‌تر از سطح موجود دانش است. من در مهرماه سال ۱۳۷۵ برای
 ادامه تحصیل به انگلستان رفتم با این توهم که تحصیل در مقطع
 دکتری برایم دشوار نخواهد بود، چون آن موقع چند سالی بود که
 عضو هیأت علمی بودم و به دلیل این که در امتحان ورودی دوره فوق

در خدمت آقایان دکتر حسین پاینده، دکتر مسعود
 کوثری، دکتر عباس کاظمی و دکتر محمود شهابی هستیم
 و قصد داریم کتاب مطالعات فرهنگی درباره فرهنگ عامه،
 نوشته جان استوری ترجمه جناب آقای دکتر حسین پاینده
 را مورد بحث و بررسی قرار دهیم. دوستان اطلاع دارند که
 بحث مطالعات فرهنگی در جامعه علمی ما، بحث جدیدی
 است، مطالعات بین‌رشته‌ای، جزو مباحثی است که بین علوم
 اجتماعی، جامعه‌شناسی و مباحثی که بر فرهنگ عامه تأثیر
 مستقیم دارند پیوند برقرار می‌کند. در اروپا و غرب هم این
 بحث قدمت چندانی ندارد و موضوعی است که ضرورت
 مطالعات جدید، طرح آن را ایجاب کرده است. من از جناب
 دکتر پاینده تقاضا می‌کنم راجع به کتاب مطالعات فرهنگی
 درباره فرهنگ عامه نوشته جان استوری که مدت‌ها با این



کتاب‌های درسی که در این زمینه وجود داشت متوجه شدم آنچه ما در حوزه ادبیات مطرح می‌کنیم در اینجا نیز بازتاب پیدا کرده است و روش‌هایی که در نشانه‌شناسی، نقد روانکاوانه، نقد فمینیستی و از این قبیل وجود دارد در حوزه مطالعات فرهنگی نیز استفاده می‌شود، با این تفاوت که اینجا حیطه کار از امر مکتوب یعنی چیزی که به طور معمول در ادبیات با آن سر و کار داریم بسیار وسیع‌تر است. بنابراین مطالعه راجع به فیلم و نیز مطالعه راجع به وجوه مختلف فرهنگ هم، در حوزه نظریه نقادانه و نقد ادبی قرار می‌گرفت. این جریان در بجه آشنایی من با مطالعات فرهنگی بود و کتابی که به تازگی ترجمه کرده‌ام و هم‌اکنون پیش روی شماست، در شمار نخستین کتاب‌هایی است که در آن زمان مطالعه کردم. این کتاب در سال ۱۹۹۶ م. در انگلستان منتشر شد. البته ترجمه‌ای که مشاهده می‌کنید از روی ویراست سال ۲۰۰۳ م. که آخرین ویراست کتاب است، صورت گرفته و چون در انگلستان این کتاب به عنوان منبع درسی معرفی شده، مکرراً تجدید چاپ شده است. زمانی که من به ایران برگشتم تصمیم گرفتم متنی خوب راجع به مطالعات فرهنگی ترجمه کنم و در اختیار دانشجویان قرار دهم و این کتاب را بدین سبب انتخاب کردم که به روشنی و با زبانی واضح، مفاهیم رایج و پرکاربرد در این حوزه را توضیح داده است و مهم‌تر این که روش تحقیق درباره این مفاهیم را با اشاره به تحقیقات شاخص در زمینه مطالعات فرهنگی، تبیین کرده است. همچنین در این کتاب نقل قول زیاد است و اشاره به سایر کتاب‌ها نیز در آن فراوان به چشم می‌خورد ولی همان گونه که خود مؤلف در مقدمه توضیح داده، کتاب را برای کسانی نوشته است که می‌خواهند یاد بگیرند چگونه در این زمینه کار کنند. در ویراست سال ۲۰۰۳ م. برخی مطالب ویراست سال ۱۹۹۶ م. حذف شده بود اما چون من آن مطالب را برای خوانندگان ایرانی لازم می‌دیدم آنها را ترجمه

لیسانس نفر اول بودم و در دوره فوق لیسانس نیز شاگرد اول شدم فکر کردم وقتی به دوره دکتری بروم ضعفی نخواهم داشت. ولی هنوز یک ماه از ورودم به انگلستان نگذشته بود که به شدت احساس ضعف کردم. من برای تحصیل در رشته نظریه و نقد ادبی به انگلستان رفتم اما آنجا متوجه شدم دانشجویان انگلیسی که آنها هم فوق لیسانس دارند و آمده‌اند در همین رشته PhD بگیرند خیلی از من جلوترند. بنابراین حس کردم بین دانش من و آنها شکاف عظیمی وجود دارد و این شکاف عظیم به هیچ وجه مبالغه نبود و تمام آن شکاف در دو کلمه خلاصه می‌شد: «cultural studies». من گمان می‌کردم عبارت «cultural studies» به معنی مطالعه درباره فرهنگ است و شاید این اولین استنباط هر کسی است که به این عبارت برمی‌خورد، اما بعدها فهمیدم که این عبارت، مبین نوعی روش‌شناسی میان‌رشته‌ای چندگانه متکثر و متشکل از مفاهیم و روش‌های رشته‌های مختلف است. در نظام آموزشی انگلستان از همان آغاز دوره دکتری استاد راهنمای رساله دکتری انتخاب می‌شود. من نیز به محض این که وارد دوره دکتری شدم، استاد راهنمای رساله‌ام انتخاب گردید و ایشان از من خواستند که علاوه بر شرکت در سمینارهای دانشکده ادبیات و نقد ادبی به دانشکده‌ای که به خاطر میان‌رشته‌ای بودنش به آن school می‌گفتند، یعنی «دانشکده اجتماع و مطالعات فرهنگی» بروم، اما چون وقت نداشتم با این خیال باطل که مطالعات فرهنگی مربوط به جامعه‌شناسی است و به نقد ادبی مربوط نمی‌شود، از رفتن به آنجا امتناع کردم. اما بعدها دیدم استاد راهنمای من سؤالاتی از من می‌پرسد که مبتنی بر سخنرانی‌هایی است که در دانشکده اجتماع و مطالعات فرهنگی مطرح می‌شود و در آنجا بود که متوجه شدم مطالعات ادبی با مطالعات فرهنگی پیوندی ارگانیک دارد، بنابراین لزوم یادگیری مطالعات فرهنگی بر من مسجل گردید و با خواندن

دکتر پاینده:

کار بسیار مهمی که مطالعات فرهنگی انجام داد و تأثیر بسزایی که در نقد ادبی گذاشت، تبدیل کردن کلمه «اثر» به «متن» بود. ما در ادبیات، در گذشته مثلاً به غزلیات سعدی «اثر» می‌گفتیم در حالی که هم‌اکنون آن را «متن» می‌نامیم. این فقط یک تفاوت در انتخاب واژه‌ها نیست بلکه دو دید متفاوت است

نسبت به این قضیه نوعی مقاومت پنهان مشاهده می‌شود، یعنی وقتی که مثلاً استادی به امر تدریس در زمینه ادبیات می‌پردازد، زمانی که با بحث مطالعات فرهنگی مواجه می‌شود ناچار است به شاخه‌های دیگر علوم هم بپردازد اما اولین نکته‌ای که به نظر نهادهای فرهنگی هدایت‌کننده پژوهش‌های فرهنگی می‌رسد این است که شما دارید خارج از موضوع و فراتر از حوزه تخصصی خود صحبت می‌کنید. به هر حال ما امیدواریم که حداقل تأثیر این جلسه و جلسات مشابه آن، زدودن این نوع توهمات باشد و گمان می‌کنم اولین قدم برای زدودن این توهم برگزاری همین جلسات است. جناب آقای دکتر کوثری، آقای دکتر پاینده اشاره‌ای به ادبیات عامه‌پسند و ارتباط آن با مطالعات فرهنگی کردند، حضرت عالی اگر در این باره نکته‌ای مدنظرتان است، بیان نمایید.

دکتر کوثری: در آغاز به جناب آقای دکتر پاینده تبریک می‌گویم که کتاب خوب دیگری را به حوزه مطالعات فرهنگی در ایران تقدیم نمودند و به غنای این بحث در ایران افزودند زیرا همان‌گونه که مستحضر هستید نزدیک یک دهه است که ما از مطالعات فرهنگی سخن می‌گوییم اما در این زمینه جز شمار اندکی متن در اختیار نداریم و همین مسئله باعث شده است که این حوزه آنچنانکه باید و شاید، رشد نکند، یکی از صاحب‌نظران بنام این حوزه، جان استوری است که کتاب‌های متعددی در این زمینه نوشته است. از جمله همین کتاب که در سال ۱۹۹۶ م. نوشته شده و در سال ۲۰۰۳ م. مجدداً چاپ شده است. همچنین وی مقداری reader راجع به مطالعات فرهنگی دارد که گزیده‌های خوبی به شمار می‌آیند اما به هر حال نوعی رقابت و مشابهت بین کتاب‌های او و سایمون درینگ مشاهده می‌شود، همچنین جان استوری کتابی با عنوانی مشابه عنوان همین کتاب نوشته است، عنوان این کتاب «cultural theory and popular culture» است که اندکی با کتاب «cultural studies» متفاوت است ولی این تفاوت بیشتر در زمینه محتواست. کسانی که در این زمینه تخصص دارند می‌دانند cultural theory و cultural studies در حوزه‌های معنایی و توجه به تئوری‌ها اندکی با هم متفاوت هستند.

جان استوری کتاب دیگری به نام «مصرف فرهنگی و زندگی

کردم. برای نمونه توضیحات مفصل نویسنده درباره نظریه لاکان در زمینه روانکاوی در ویراست جدید حذف شده بود، اما من این مطلب را از ویراست اول ترجمه کردم و در نتیجه ترجمه فارسی هم آخرین مطالب را در بر می‌گیرد و هم مطالبی را شامل می‌شود که نویسنده حذف کرده بود، البته نویسنده برای حذف آنها قطعاً منطقی داشته و منطقی او این است که در انگلستان منابع بسیاری در این زمینه موجود است، بنابراین آنها ترجیح می‌دهند آخرین مرحله دانش را در کتابشان منعکس کنند ولی چون در کشور ما این منابع نیست ترجیح دادم این توضیحات درباره لاکان ذکر شود. جمعی که اینجا مخاطب من هستند می‌دانند لاکان، نوعی بازبینی و بازنگری رادیکال در اندیشه فروید داشته است و اندیشه پیچیده‌ای دارد و امروز کسی نمی‌تواند مفاهیمی را که ژرژک مطرح کرده است بفهمد مگر این که پیش از او، لاکان را فهمیده باشد. بنابراین من لازم دیدم این مطالب را در متن اصلی کتاب بگنجانم و فکر می‌کنم بیشترین کاربرد این کتاب برای کسانی است که مایلند به طور عملی درباره فرهنگ کشور خودمان تحقیق کنند، البته باید به این نکته توجه داشت که جان استوری این کتاب را برای ما ایرانیان ننوشته و طبیعتاً تحقیقاتی که راجع به فرهنگ کرده است با توجه به موضوعاتی بوده که در فرهنگ بریتانیایی چشمگیرتر است. اما واقعیت این است که برای من روش‌شناسی انجام مطالعات فرهنگی و معرفی این روش‌شناسی مهم بود و فکر می‌کنم دانشجوی تحصیلات تکمیلی در حوزه مطالعات فرهنگی، با خواندن این کتاب به الگویی جدید در انجام این نوع تحقیقات دست می‌یابد.

سخن آخر این که من از حوزه علایق خودم یعنی نظریه و نقد ادبی به عرصه مطالعات فرهنگی وارد شدم و جذاب‌ترین فصل‌های کتاب برای من فصل‌هایی بود که به فیلم و رمان‌های عامه‌پسند پرداخته است. اما فصل‌های دیگر نیز در حد خود برای من جالب بود. تصورم این است که اگر روزی، حوزه‌های میان‌رشته‌ای در دانشگاه‌های ما تقویت شوند، شاید آن موقع ضرورت ترجمه این کتاب‌ها بیشتر تشخیص داده شود.

از جناب آقای دکتر پاینده به خاطر توضیحاتی که فرمودند تشکر می‌کنم. همچنانکه ایشان فرمودند مطالعات میان‌رشته‌ای، پدیده‌ای است که امروزه ضرورت بحث و مطالعه آن دو چندان شده است و متأسفانه در نهادهای فرهنگی که عملاً حوزه‌های پژوهشی را هدایت می‌کنند

دکتر کاظمی:

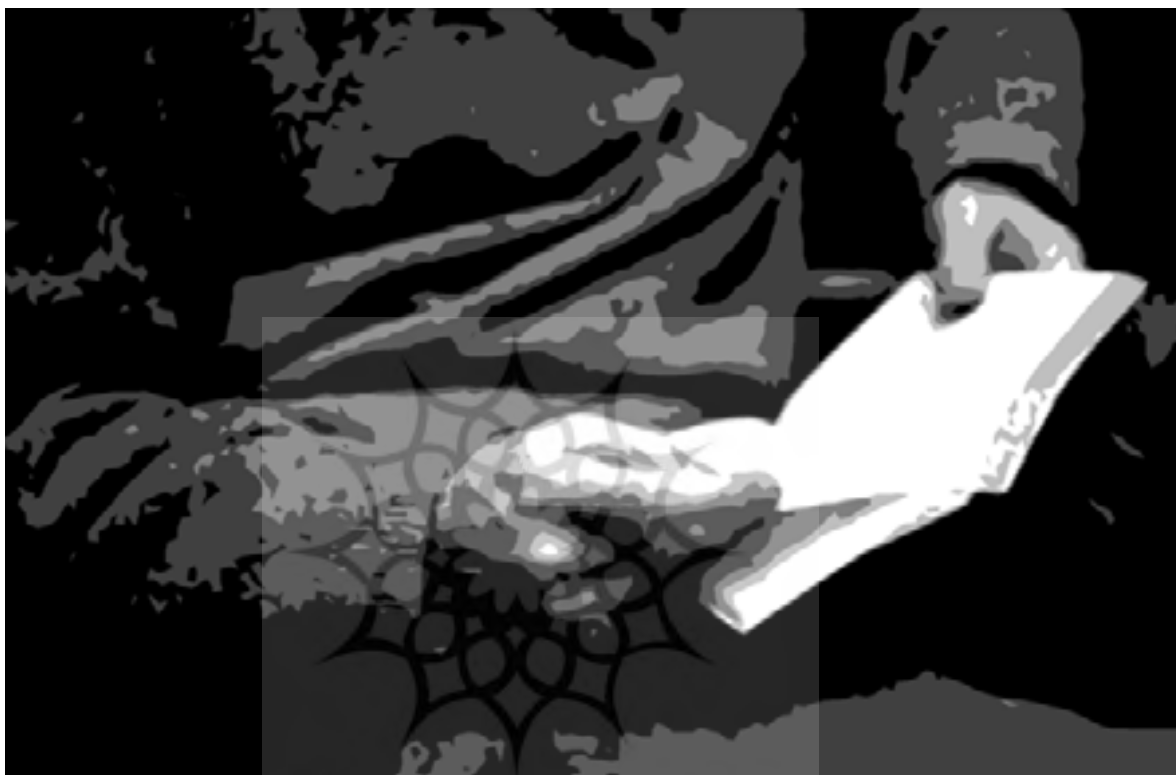
مطالعات فرهنگی چیزی نیست که بتوان نسبتش را با نقد ادبی روشن کرد و به تعبیر دیگر همان نقد ادبی است و به یک معنا همان نقد جامعه‌شناختی متأخر است

می‌آید، مجموعه کتاب‌های منتشر شده و ترجمه‌هایی که ما امروزه در زمینه ادبیات و رمان حتی ادبیات عامه‌پسند در اختیار داریم در این حوزه لازم است که مورد توجه قرار گیرند، برای نمونه رمان‌های دانیل استیل که جزو ادبیات عامه‌پسند است از جمله کتاب‌هایی است که با اقبال عمومی مواجه است و گاه آثار این نویسنده به چاپ دهم و پانزدهم نیز می‌رسد. نکته قابل توجه این است که آثار نویسنده‌ای آمریکایی که فضای زندگی‌اش متفاوت با فضای زندگی شرقی و ایرانی است، به دلیل به کار بردن درونمایه‌های مردمی مانند نقش خانواده، نقش عشق، وفاداری به عشق و مسائلی از این قبیل مورد توجه خوانندگان ایرانی است بنابراین این حوزه، حوزه بسیار مهمی است. البته شماری اکراه دارند از این که برخی آثار ادبی را عامه‌پسند بنامند در صورتی که در سطوح مختلف این نوع ادبیات مشاهده می‌شود. حتی می‌توان گفت آثاری مثل هری پاتر جزو همین ادبیات عامه‌پسند محسوب می‌شود، بحثی که در مورد ادبیات عامه‌پسند مطرح می‌شود این است که از روش‌ها و دیدگاه‌های تعدادی تأثیر زیادی پذیرفته است بنابراین لایه‌هایی از بحث نشانه‌شناسی وارد بحث ادبیات عامه‌پسند شده و در آن مورد استفاده قرار گرفته است اما دیدگاهی که به نظر من در زمینه مطالعات فرهنگی بحثی مهم به شمار می‌آید بحث مخاطب این نوع ادبیات و به عبارت دیگر بحث خوانش یا قرائت است و این مسیری است که نقد ادبی و بعدها مطالعات فرهنگی آن را طی کرده و در مورد این که ادبیات عامه‌پسند، چه ادراک و دریافتی در مخاطب به وجود می‌آورد بحث نموده است و بنیان‌های این بحث در نقد ادبی تا حدودی در جامعه‌شناسی ادبیات و تا حدودی هم در مباحث فلسفه زیبایی‌شناسی و فلسفه هنر تأثیر گذاشته است. در فلسفه هنر آثاری مثل یاس و آیزر که به ادراک و دریافت اشاره کرده‌اند و در بحث زیبایی‌شناسی در هنر و ادبیات، ادراک را مطرح کرده‌اند تقریباً بنیان نظریه‌های خوبی هستند که هم بر جامعه‌شناسی ادبیات و هم بر نقد ادبی تأثیر گذاشته است و از آن مسیر به مطالعات فرهنگی نیز مربوط می‌شود. در جامعه‌شناسی ادبیات هم آن اثر به جامعه‌شناسی دریافت اثر ادبی تبدیل شده است و جامعه‌شناسان ادبی که سال‌ها تحت تأثیر لوکاچ، گلدمن و افرادی دیگر به متن توجه می‌کردند متوجه شدند که سوبه دیگری هم وجود دارد و آن ادراک، قرائت و خوانشی است که مخاطب از اثر ادبی می‌کند بنابراین این مسئله به عنوان رأسی جدید به جامعه‌شناسی ادبیات اضافه شد و بدین طریق بحث جالبی به

روزمره» نوشته است و کتاب دیگری دارد به نام «? - what is cultural studies». همانگونه که دکتر پاینده اشاره کردند، وی در این کتاب به روایت‌های بریتانیایی از Cultural studies اشاره می‌کند. بنابراین در کتاب‌های جان استوری روایت‌های فرانسوی یا روایت‌های دیگر بیان نشده است زیرا جان استوری برای جامعه خودش می‌نویسد و مطرح کردن نظریه‌های صاحب‌نظران بریتانیایی و انگلیسی مدنظر او بوده است. همچنین جان استوری در این کتاب سبکی را در پیش گرفته که به لحاظ آموزشی مفید است و آن سبک حوزه حوزه می‌باشد، برای نمونه دانشجویی که می‌خواهد در مقطع لیسانس یا فوق لیسانس به یادگیری مطالعات فرهنگی بپردازد، در این کتاب به نقاطی کانونی تمرکز مطالعات فرهنگی که ممکن است، رمان، ادبیات عامه‌پسند، موسیقی، تلویزیون و یا مباحث دیگر باشد پی می‌برد و نیز با خواندن این کتاب، چهره‌های برجسته‌تر این حوزه‌ها و کتاب‌های اصلی آنها را می‌شناسد اما به خاطر تأکید بر همان سنت انگلیسی می‌توان گفت که جان استوری در درون هر فصل دسته‌بندی جامعی ندارد مثلاً در حوزه تلویزیون، جان استوری آمده و آثار مورلی و دیگران را که مشهورترند جمع‌آوری و بررسی کرده است اما چهارچوب مشخصی چنانکه در (Text book) های آمریکایی مشاهده می‌شود، در این کتاب به چشم نمی‌خورد و در این کتاب دسته‌بندی اصول و ضوابطی که دانشجو را به صورت اتوماتیک پیش ببرد مشاهده نمی‌شود و خواننده در هر فصل با آهنگی متفاوت مواجه می‌شود، مثلاً در فصل موسیقی عامه‌پسند با یک نوع روایت و در فصل ادبیات با نوع دیگری از روایت مواجه می‌شود. به هر حال تقسیم‌بندی مشابهی که به دانشجو در همه حوزه‌ها ذهنیت نسبتاً مشترکی بدهد در این کتاب مشاهده نمی‌شود به دلیل این که جان استوری به شیوه حوزه‌ای پیش رفته است و این گونه نیست که کادری را فراهم آورد و در مقدمه مبنای نظری بچیند و بر اساس آنها فصل را پیش ببرد. بنابراین این کتاب ضمن این که در زمینه حوزه‌ها کاملاً مفید است در زمینه مذکور اندکی ضعیف می‌نماید. در ادامه این توضیح کلی که درباره کتاب به عرضتان رساندم باید اضافه کنم که بخش عمده جذابیت این کتاب برای من در حوزه ادبیات است. و حوزه ادبیات از جمله حوزه‌هایی است که مطالعات فرهنگی به آن توجه دارد، مباحثی نظیر رمان، تلویزیون و ادبیات عامه‌پسند از جمله حوزه‌هایی است که به دلیل مخاطبان گسترده‌ای که دارد از حوزه‌های اصلی مطالعات فرهنگی به حساب

دکتر کوثری:

اگر به این کتاب توجه نمایید متوجه می‌شوید بحث فلسفی که همان بحث زیبایی‌شناسی و ادراک مخاطب از اثر ادبی است، از جامعه‌شناسی و بحث منطق گفت‌وگوی باختین و بحث نشانه‌شناسی استوارت هال و بارت و کریستوا از مسیر نقد ادبی وارد مطالعات فرهنگی شد



ادبی به شمار می‌رفت مورد توجه قرار داد و به نظر من این جنبه از جنبه نشانه‌شناسی آثار ادبی هم مهم‌تر است چون نشانه‌شناسی عموماً سعی می‌کند اثر را کالبد شکافی کند اما وقتی ما اثر را از حوزه ادراک و دریافت مورد بررسی قرار می‌دهیم، لازم است به این موضوع هم بپردازیم که آیا محفوظات ما راجع به جامعه درست است یا نه؟ و یا این‌که خوانش و قرائت از سوی مخاطبان چگونه صورت می‌گیرد؟ اینها هم از جمله نکات مهمی است که در این کتاب مطرح شده و مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

با تشکر از جناب آقای دکتر کوثری، بنده به خاطر دارم روزی که بنا شد این کتاب مورد نقد و بررسی قرار گیرد در صحبتی که با آقای دکتر پاینده داشتیم راجع به عنوان این کتاب گفت‌وگویی با ایشان داشتم و گمان می‌کنم اولین و نزدیک‌ترین چیزی که از فرهنگ عامه به ذهن می‌رسد همان مفهوم فولکلور است یعنی همان ادبیات توده، ترانه‌ها، لالایی‌ها و مثل‌ها و مثل‌هایی که بین توده‌های مختلف جامعه

نام ادبیات عامه‌پسند و نقد و بررسی آن در حوزه مطالعات فرهنگی به وجود آمد. و در اینجا بود که فمینیست‌ها هم به کمک آمدند و افرادی مثل تانیل مادلیسکی و دیگران مباحث جالبی را مطرح کردند از جمله این‌که در پشت آثار ادبی عامه‌پسند چه نوع ایدئولوژی وجود دارد و آیا این آثار به همان شیوه مردسالارانه قرائت می‌شوند یا به شیوه دیگری و یا این‌که آیا زنان و دختران رمان‌های عامه‌پسند را که غالباً با نگاه‌ها و ارزش‌های مردسالارانه نگارش می‌یابند به همان شیوه مردسالارانه قرائت می‌کنند یا روش‌های دیگری را لحاظ می‌کنند و این سؤالی بود که راجع به سینما و ساب اپرا هم مطرح شد، فمینیست‌ها و برخی محققان که نامشان در این کتاب ذکر شده است معتقدند که گاهی قرائت‌های دختران و زنان از این نوع ادبیات و ساب اپرا به گونه‌ای است که مسئله تقویت ارزش‌های زنانه و همچنین مخالفت با ایدئولوژی مردسالارانه را مورد توجه قرار می‌دهند. این حوزه حتی به آثاری مثل کتاب‌های جیمز باند نیز توجه کرد و نحوه قرائت و خوانش آثاری را که سال‌ها در انگلستان جزو بهترین آثار

دکتر پاینده:

اگر ما بخواهیم ژانرهای ادبی را بر حسب آن چیزی که در رشته ادبیات فارسی در کشور ما تدریس می‌شود معرفی کنیم، شعر حماسی، غنایی و تعلیمی را مطرح می‌کنیم. حال آنکه دوره اینها به سر آمده است. الان در دنیا قرن‌هاست که در رشته ادبیات، رمان تدریس می‌شود

دکتر پاینده



جلسه جناب آقای خلیفه از من خواستند در زمینه نقد ادبی صحبت کنم بنابراین اولین نکته‌ای که به ذهن من رسید این بود که گویا قرار است ما این کتاب را از متن نقد ادبی فهم کنیم البته چون پیشینه مطالعاتی جناب دکتر پاینده نقد ادبی است و از نقد ادبی به مطالعات فرهنگی متمایل شده‌اند طبیعی است که چنین زاویه دیدی وجود داشته باشد و گویا این جلسه هم به گونه‌ای در فضای نقد ادبی است. بنابراین بنده در آغاز تصور خودم را بازگو می‌کنم و در ادامه به نتیجه‌گیری از مباحث خود می‌پردازم. در ابتدا لازم می‌دانم خدمت شما عرض کنم که ما این کتاب را در حوزه ارتباطات به عنوان مطالعات فرهنگی در بستر رسانه فهم می‌کنیم و مورد بررسی قرار می‌دهیم و شاید در علوم سیاسی این کتاب به نحو دیگری فهم شود و واقعیت این است که بررسی این کتاب از حوزه نقد ادبی مد نظر من نبود و من قصد دارم به بحث موقعیت‌مندی که در حوزه مطالعات فرهنگی بحث مهمی به شمار می‌آید اشاره کنم. معنا همیشه در موقعیت‌ها ایجاد می‌شود و برای همین است که نمی‌توان این کتاب را فقط از حوزه نقد ادبی مورد بررسی قرار داد. این کتاب در بحث مطالعات رسانه و همچنین مطالعات سیاسی و نیز از زاویه دید فمینیستی نیز قابل فهم و بررسی است اما بحث موقعیت‌مندی، بحث مهمی است که در مطالعات فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد. موضوع دیگر این که مطالعات فرهنگی که نقد ادبی، انسان‌شناسی یا جامعه‌شناسی را در بر می‌گیرد بحثی است که تقریباً قدیمی شده است و می‌توان گفت که مطالعات فرهنگی نوعی Particulation یا نوعی ترکیب‌بندی از همه دانش‌هایی است که در اطراف آن موجود است و بدین ترتیب چیز جدیدی ایجاد شده است که هیچ‌یک از این دانش‌های موجود نیست گرچه همه دانش‌ها می‌توانند همچنان از آن استفاده نمایند. امروزه شاید سؤال عمده این باشد آیا مطالعات فرهنگی همان مطالعه فرهنگ عامه است؟ یا مطالعه ایدئولوژیک و یا مطالعه قدرت است؟ ما می‌توانیم راجع به این موضوع بحث نماییم اما به نظر می‌رسد این بحث راجع به مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی اندکی کهنه شده است. البته شاید جناب آقای دکتر پاینده با نکاتی که بنده در ادامه مطرح خواهم کرد موافق نباشند، اما اجازه می‌خواهم که بنده بحثم را دنبال کنم. یکی از حوزه‌های اصلی مطالعات فرهنگی حوزه عامه از مطالعه فرهنگی معاصر است اما مطالعات فرهنگی در مطالعه فرهنگ عامه یا معاصر خلاصه نمی‌شود. وقتی ما از فرهنگ عامه صحبت می‌کنیم مفهوم آن

رواج دارد و همه ما می‌دانیم که بحث مطالعات فرهنگی شاید در وجهی به این مسئله هم بپردازد اما واقعیت آن است که موضوع سخنش بحث فولکلور نیست. حال من از جناب آقای دکتر کاظمی تقاضا دارم که راجع به پیشینه پدید آمدن این بحث یعنی بحث مطالعات میان‌رشته‌ای و مطالعات فرهنگی در اروپا توضیحاتی بفرمایند و اگر نکاتی راجع به عناصر و مؤلفه‌های عامه‌پسندی و مفهوم عامه‌پسندی به نظرشان می‌رسد بیان نمایند.

دکتر کاظمی: بنده هم در آغاز از جناب آقای پاینده به خاطر فعالیت‌های خوششان در امر شناساندن مطالعات فرهنگی تشکر می‌کنم، آشنایی من با دکتر پاینده بر سر ماجرای در زمینه مطالعات فرهنگی بود. ایشان، داور تز دکتری بنده بودند و باید بگویم که از محدود مدافعان من در دفاع از رساله دکتری‌ام به شمار می‌رفتند. و این زمینه آشنایی سبب شد که من به کارهای ایشان علاقه‌مند شوم. در آغاز

دکتر پاینده:

وقتی صحبت از «اثر» می‌کنیم، تولید فرهنگی - ادبی را در هاله‌ای از تقدس قرار می‌دهیم و آن را برتر یا مایه تأملات و ژرف‌اندیشی‌های عجیب و غریب می‌دانیم. مطالعات فرهنگی، ادبیات را خیلی زمینی کرده است

قطعاً با درک‌هایی که پیشینیان ما از فرهنگ عامه داشتند فرق می‌کند. واقعیت این است که فرهنگ عامه به نحو دیگری هم می‌تواند معنا شود بدین معنا که رابطه بین فرهنگ و قدرت به طور کامل در مطالعات انسان‌شناسی و فولکلوریک دیده نمی‌شود. من اگر بخواهم تعریف خاص خود را از مطالعات فرهنگی ارائه دهم، باید بگویم که مطالعات فرهنگی، مطالعه گروه‌های حاشیه‌ای و فرودست در جامعه است که اساساً شاید به یک معنا از نقد ادبی فاصله بگیرد، شاید هم به نحو دیگری با نقد ادبی مرتبط شود، در هر صورت این کتاب می‌تواند از این زاویه هم که آیا مطالعات فرهنگی را تماماً در حیطه فرهنگ عامه دیده یا بحث‌های دیگر را هم ملاحظه کرده است، مورد نقد و بررسی قرار گیرد. این کتاب ممکن است همه عرصه‌های دیگر را در داخل فرهنگ عامه قرار داده باشد اما در زمینه فرهنگ عامه خود استوری در جایی به درستی اشاره کرده و می‌گوید: «این گرامشی است که توجه ما را به فرهنگ عامه جلب کرده و نگاهمان را متفاوت کرده است» و منظور او در حقیقت نظریه معروف آدرنوبی است که فرهنگ را محصول بسته‌بندی شده سرمایه‌داری می‌داند و تحت عنوان Cul-tural industry معنا می‌کند و مصرف‌کننده‌ها را که ذیل این فرهنگ عامه یعنی popular culture هستند، مصرف‌کننده‌های منفعلی می‌داند و این زاویه دید یعنی popular culture را در واقع عرصه‌ای برای دستکاری و کنترل، آنچنانکه مارک دوره در انسان تک‌ساختی و آدرنو در cultural industry از آن صحبت کرده است، می‌داند. زاویه دید دیگری هم وجود دارد که در اینجا مطرح شده است؛ در این زاویه دید، فرهنگ عرصه‌ای برای خلاقیت‌ها، کنش‌گری، و معناسازی است، مطالعات فرهنگی هیچ‌یک از این دیدگاه‌های خوشبینانه و بدبینانه را ندارد بلکه ترکیب این دو را با هم در نظر می‌گیرد و این ترکیب بسیار ظریف و خطرناک است. از این نظر خطرناک است که کسانی که در ایران در حوزه مطالعات فرهنگی فعالیت می‌کنند ممکن است فقط به آن زاویه دید مثبت توجه کنند و گمان کنند که عرصه فرهنگ عامه عرصه خلاقیت و عرصه مقاومت و نبرد با قدرت است و ممکن است این‌گونه تصور کنند که فریب قدرت را نمی‌خورند و به هیچ شکل اسیر قدرت ایدئولوژی و رمزگان‌های مسلط که به شکلی متنی می‌تواند بر ذهنیت آنها غالب شود، نمی‌شوند بنابراین دانشجویان مطالعات فرهنگی باید هم دید خوشبینانه و هم دید بدبینانه را که در ایران بسیار رایج است و همان دید آدرنوبی است

رها کنند. بسیاری از ما نسبت به قدرت رسانه‌ها در جامعه دید منفی داریم، به نظر من مطالعات فرهنگی فهم ما را از فرهنگ اصلاح می‌کند و زاویه دید ما را تغییر و دید معقولانه‌تری به ما می‌دهد، مهم‌تر این‌که فرهنگ را امری سیاسی در نظر می‌گیرد که این هم مسئله بسیار مهمی است بنابراین بنده لازم می‌دانم به جای این که دقایق این کتاب را بیان نمایم نگرانی خود را از این مسئله اعلام کنم که ما داریم چیزی به نام مطالعات فرهنگی را از طریق تدریس، ترجمه و سخنرانی‌ها وارد کشور می‌کنیم و این پدیده نیز مثل بسیاری از پدیده‌هایی دیگر ممکن است از اختیار ما خارج شود و به سمت و سویی نادرست برود. ما می‌دانیم که مطالعات فرهنگی صرفاً علمی آکادمیک نیست بلکه علمی متعهد است و درحقیقت بین عمل آکادمیک و عمل سیاسی در نوسان است و برای نخستین بار که قشر تحصیل‌کرده طبقه کارگر مطالعات فرهنگی را شکل دادند در آغاز آن را علمی ضد رشته‌ای، فرارشته‌ای و بعدها بین رشته‌ای معنا کردند. به خاطر این ضد رشته‌ای معنا کردند که با نهادهای مستقر آکادمیک و دانشگاهی در تقابل بود و به نظر آنها مطالعات فرهنگی چیزی را مطالعه می‌کرد که آنها یعنی نهادهای آکادمیک مطالعه نمی‌کردند و آن گروه‌های حاشیه‌ای و فرودست جامعه و اقلیت‌های فرهنگی بود، کسانی مثل سیاهان و اقلیت‌های مذهبی که مورد تبعیض نژادی قرار می‌گرفتند، بنابراین من فکر می‌کنم که مطالعات فرهنگی دانشی متعهد و انتقادی است، دانشی است که در تقابل بین قدرت و مردمان فرودست، جانب فرودستان را می‌گیرد. واقعیت این است که مطالعات فرهنگی در ایران در آکادمی‌ها ایجاد شد نه در محافل روشنفکری و انتقادی در صورتی که در اروپا در محافل روشنفکرانه چپ ایجاد شد و بعدها اقبال آکادمیک پیدا کرد و در نهادهای دانشگاهی گسترش یافت. بنابراین باید راجع به این تفاوت تأمل کرد مخصوصاً در ارتباط با نهادهای حکومتی که نهادهای فرهنگی را مدیریت می‌کنند. و در آن استقبال می‌نمایند و سؤالی که پیش می‌آید این است که با وجود چنین زاویه دیدی چگونه این استقبال صورت می‌گیرد، البته گمان می‌کنم که جناب دکتر پاینده در این مورد مانند بنده فکر می‌کنند و مطالعات فرهنگی را پروژه‌ای برای امر سیاسی به شمار نمی‌آورند ولی مطالعات فرهنگی به هر شکلی که هست - چه در شکل متنی مثلاً سریال‌ها، روزنامه‌ها، تلویزیون و مطبوعات و چه در شکل غیر متنی - باید به توسعه فضای ریسک گروه اقلیت (البته اقلیت نه به لحاظ

دکتر کوثری:

دانشجویی که می‌خواهد به یادگیری مطالعات فرهنگی بپردازد، در این کتاب به نقاط کانونی تمرکز مطالعات فرهنگی که ممکن است، رمان، ادبیات عامه‌پسند، موسیقی، تلویزیون و یا مباحث دیگر باشد پی می‌برد و نیز با خواندن این کتاب، چهره‌های برجسته‌تر این حوزه‌ها و کتاب‌های اصلی آنها را می‌شناسد

دکتر کوثری



می‌کنم که روش غالب مربوط به تحلیل متن است. بنابراین این کتاب از زاویه روش‌شناسی هم می‌تواند مورد تحلیل قرار گیرد اما در مورد فصل تلویزیون باید بگویم که با خواندن این فصل نگاه شما به تلویزیون و مطالعات تلویزیون تغییر می‌کند. اگر تا کنون مطالعات شما در زمینه تلویزیون در حوزه ارتباطات به سنجش و تحلیل محتوا، اعداد و ارقام و در حوزه تحلیل مخاطب به میزان مصرف و میزان ساعت‌های تماشای تلویزیون محدود بوده، از این به بعد مطالعه تلویزیون، فرهنگ را با امر سیاسی ادغام می‌نماید و این سؤال را پیش می‌آورد که آیا همان‌گونه که مارکس گفته تلویزیون ابزاری برای بازتولید فرهنگ و بازتولید هژمونی قدرت است، بازتولیدی که در فرهنگ عامه صورت می‌گیرد، همان چیزی که گرامشی نیز بدان اشاره کرده و گفته است فرهنگ عامه در واقع به خاطر این مهم است که در آنجا انفاق می‌افتد، و در این میان همواره بین قدرتمندان فرودستان نزاع وجود دارد و هر کدام از آنها می‌خواهند معنای خودشان را غالب کنند. بنابراین فرهنگ عامه از این زاویه دید خیلی قابل توجه است و به تلویزیون مرتبط شود. وقتی ما به مطالعه تلویزیون خصوصاً در متن جامعه می‌پردازیم، آن هم جامعه‌ای مثل جامعه ما که در آن تلویزیون یک رسانه قوی است، این پرسش مطرح می‌شود که آیا تلویزیون ابزاری برای حاکم کردن ایده‌های طبقه حاکم است و با توجه به این که دسترسی گفتمانی همان‌طور که استوری در این فصل اشاره کرده، در جامعه ما چندان ممکن نیست و فیلترینگ‌های اینترنتی و ماهواره‌ای دسترسی‌های گفتمانی را محدود می‌کند، اهمیت این نکته بیشتر می‌شود، البته دسترسی گفتمانی هرگز صفر نمی‌شود و همیشه امکان خوانش را باقی می‌گذارد ولی با قدرت بی‌بدیلی که تلویزیون در جامعه ما دارد می‌تواند موضوع خیلی خوبی برای علاقه‌مندان مطالعات فرهنگی باشد و امروزه تزیهای بسیار خوبی در زمینه تلویزیون و برنامه‌های آن نوشته می‌شود. تلویزیون از دو زاویه مطالعه می‌شود، یکی از زاویه متونی که تولید می‌شود و دیگری از زاویه رمزگان‌هایی که در آنجا گذاشته می‌شود. در اینجا لازم می‌دانم که به طور مختصر به مقاله‌ای که سارته‌هاگ در زمینه رمزگذاری و رمزگشایی نوشته است اشاره نمایم، در آن مقاله سارته‌هاگ توضیح می‌دهد که خوانش از قرائت رمزگان‌های مسلط نوعی خوانش است، ما ممکن است رمزگان‌های مختلفی داشته باشیم و ممکن است خوانشی داشته باشیم که با خوانش گروه‌های مسلط به مخالفت برخیزد. این در واقع همان

عددی بلکه به لحاظ حقوقی و قانونی کمک نماید. اما در مورد کتاب باید خدمت شما عرض کنم اگر چه بنده به فصل آخر کتاب که فصل مصرف و زندگی روزمره است علاقه زیادی دارم اما به دلیل این که دکتر شهابی قرار است راجع به آن صحبت کنند، درباره آن سخنی نمی‌گویم. در اینجا قصد دارم راجع به فصل تلویزیون که آن هم برای من از جذابیت ویژه‌ای برخوردار است صحبت نمایم البته تمام فصول این کتاب روش‌شناسی ویژه‌ای را به ما می‌آموزد. اگر ما بخواهیم مطالعات فرهنگی را از کلان‌ترین سطح آن مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم باید سه روش کلی را که کریس بارکر در کتاب مطالعات فرهنگی به آن اشاره کرده در نظر بگیریم. در این روش، مطالعات فرهنگی مطالعه نوعی گرافیک است که بیشتر می‌تواند به بخش آخر نزدیک باشد. روش اتنوگرافیک و روش تحلیل متن است که به روش نشانه‌شناسی، روش تحلیل روایت و تحلیل گفتمان و به روش تحلیل مخاطب در سراسر کتاب آمده است، به نظریه دریافت هم اشاره شده است و بنابراین هر سه روش به نحوی در این کتاب آمده اما فکر

دکتر کوثری:

نکته قابل توجه این است که آثار نویسندگانی آمریکایی که فضای زندگی‌اش متفاوت با فضای زندگی شرقی و ایرانی است، به دلیل به کار بردن درونمایه‌های مردمی مانند نقش خانواده، نقش عشق، وفاداری به عشق و مسائلی از این قبیل مورد توجه خوانندگان ایرانی است

آن دوره در ایران کار زیادی در این زمینه انجام نشده بود به این نتیجه رسیدم که مطالعات فرهنگی در حوزه جوانان و رسانه‌ها می‌تواند بسیار مؤثر باشد خصوصاً در اصلاح تلقیاتی که سیاستگذاران ما نسبت به رسانه و همین‌طور نسبت به جوان، جوانی و خرده‌فرهنگ‌های جوانی (که همه از مظاهر و محصولات مدرنیته هستند) دارند، بسیار می‌تواند مفید باشد و به نظرم می‌رسد که مطالعه آنها به فهم ما از روند تجدد در کشور بسیار یاری می‌رساند.

بنده قصد ندارم با تعریف یا تلقی آقای دکتر کاظمی که مطالعات فرهنگی را به مطالعه فرودستان و حاشیه‌نشینان یک جامعه محدود کردند، مخالفت نمایم. حتی با مطالعه فرودستان بین‌المللی هم مخالفتی ندارم. هیچ اشکالی ندارد که یک محقق، حوزه‌ای از مطالعات فرهنگی را به عنوان یک پروژه تحقیقاتی شخصی یا غیرشخصی برجسته نماید و در آن زمینه کار کند، اما می‌خواهم از این عدم مخالفت با تلقی فوق‌الذکر نکته دیگری را مطرح کنم و آن این است که یکی از چیزهای ثابتی که در مطالعات فرهنگی «متغیر» وجود دارد این است که امروزه دیگر نمی‌شود به هیچ‌وجه مطالعات فرهنگی را تعریف کرد. تا قبل از این که پس‌لرزه‌های زلزله مطالعات فرهنگی مرکز مطالعات فرهنگی معاصر بیرمنگام در سایر نقاط جهان احساس شود یعنی در تحقیقات هبداچ و کلارک، استوارت هال، آنجلا مک رابی می‌شد مطالعات فرهنگی را تعریف کرد اما امروزه دیگر این امکان وجود ندارد، امروزه مطالعات فرهنگی حوزه گسترده‌ای دارد که جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، نظریه‌های ادبی، رسانه، تاریخ، جغرافیا، فلسفه، اخلاق و بسیاری از رشته‌های دیگر را دربر می‌گیرد، هر کدام از اینها در مطالعات فرهنگی سهمی دارند و نگرانی بنده در این زمینه این است که ما محققان، شارحان و معرفی‌کنندگان، مطالعات فرهنگی را در ایران به درستی معرفی نکنیم، بنابراین این بحث که مطالعات فرهنگی نسبتش با سایر رشته‌ها چیست متأسفانه در سال‌های اخیر به این موضوع دامن زده است که مثلاً بنده نوعی که از حوزه جوانان یا رسانه‌ها به بحث مطالعات فرهنگی وارد شده‌ام بگویم هشتاد تا نود درصد مطالعات فرهنگی چیزی جز مطالعات رسانه‌ای یا مطالعات مربوط به جوانان نیست. یادم هست که مدتی پیش یکی از دوستان و همکاران مطالعات فرهنگی را ذیل نظریه انتقادی قرار داد و آن را مؤلفه‌ای از حوزه کلی‌تر علوم ارتباطات دانست. واقعیت این است که چنین دیدگاهی قابل دفاع نیست. من مطمئن هستم که جناب دکتر

تحلیل مخاطب است و ما باید به این سؤال پاسخ دهیم که آیا به رغم این که تلویزیون در جامعه ما قدرت بی‌بدیل است، در فرهنگ‌سازی‌ها و همچنین مسائل مختلف دیگر، تأثیر بی‌بدیل دارد یا خیر؟ این موضوع می‌تواند پروژه بسیار مهمی باشد و مطالعات فرهنگی هم تا اندازه‌ای فرضیات آن را در اختیار ما قرار می‌دهد، بدین‌صورت که با توجه به امکان دسترسی‌های اندک گفتمانی در جامعه و خلاقیت‌هایی که در مصرف‌کننده‌ها وجود دارد این امکان وجود دارد که در متون تلویزیون خوانش‌هایی مختلف از قرائت مسلط وجود داشته باشد.

با تشکر از جناب آقای دکتر کاظمی، جناب آقای دکتر شهبابی بحثی که اینجا راجع به مطالعات فرهنگی و تلویزیون ارائه شده، قطعاً از نویسندگانی انگلیسی است، تلویزیونی که آقای استوری در مورد آن صحبت می‌نمایند تلویزیون اروپاست و تلویزیون ما نیست. قطعاً تلویزیونی که ما می‌شناسیم و هر روز با آن سروکار داریم با آن تلویزیونی که آنها راجع به آن صحبت می‌نمایند یکی نیست و به نظر می‌رسد دارای مؤلفه‌ها و عناصر متفاوتی باشند، بنابراین اگر ممکن است اندکی راجع به ماهیت بحث مطالعات فرهنگی در زمینه تلویزیون صحبت کنید و می‌خواهم که در ادامه بحث تلویزیون را به نوعی به بحث ادبیات گره بزنید چون بخش اعظمی از برنامه‌های تلویزیونی که ما از آن استفاده می‌کنیم سریال‌های تلویزیونی است با آن ماجراهای شگفت‌انگیز و حوادث پی‌درپی و تعلیقات متعددی که باعث می‌شود منتظر قسمت‌های بعدی باشیم اما واقعیت این است که جوهری از این مباحث در داستان‌های عامه‌پسند هم مشاهده می‌شود، لطفاً با در نظر گرفتن این مسئله مطالبی را که لازم می‌دانید بیان نمایید.

دکتر شهبابی: من هم به نوبه خود از جناب آقای دکتر پاینده به خاطر تلاش‌هایشان در حوزه مطالعات فرهنگی - چه در زمینه ترجمه و چه در زمینه تألیف - تشکر می‌کنم. من در ابتدا به چند بحث مقدماتی اشاره می‌کنم و در ادامه به سؤال شما پاسخ می‌گویم. بعد هم اندکی راجع به فصل هفتم یعنی مطالعات فرهنگی جوانان و مطالعات رسانه‌ای که زمینه ورود بنده به حوزه مطالعات فرهنگی است صحبت می‌کنم. بنده در سال ۱۳۷۲ که برای تحصیل در دوره دکترا به انگلستان رفتم با مطالعات فرهنگی آشنا شدم و به دلیل این که در

دکتر کاظمی:

مطالعات فرهنگی صرفاً علمی آکادمیک نیست بلکه علمی متعهد است و درحقیقت بین عمل آکادمیک و عمل سیاسی در نوسان است و برای نخستین بار که قشر تحصیلکرده طبقه کارگر مطالعات فرهنگی را شکل دادند در آغاز آن را علمی ضد رشته‌ای، فرارشته‌ای و بعدها بین رشته‌ای معنا کردند



دکتر عباس کاظمی

که ما الان به آن فرهنگ عامه‌پسند می‌گوییم تلفیقی از mass culture و folk culture است. در این مورد لازم می‌دانم به کتاب *rethinking popular culture* که ویراستاران آن چاندرا موکرجی و میخائیل شادسن (۱۹۹۱) هستند استناد کنم. در این کتاب از چهار منظر به فرهنگ عامه‌پسند نگاه شده است. نخست منظر تاریخی، که مثلاً «سالن‌ها» و «بارها» که در فیلم‌های وسترن هم دیده می‌شوند چگونه شکل گرفته‌اند و یا از منظر مردم‌شناسی روی موضوع خروس‌بازی در جزیره بالی اندونزی تمرکز کرده است، یا از منظر جامعه‌شناسی در مورد مد و ورزش بحث نموده است، اینها همه حوزه‌هایی است که فرهنگ عامه‌پسند تلقی می‌شود و نهایتاً به نقد فرهنگی که در این کتاب هم مثال‌هایی از آن وجود دارد.

بعد از این مقدمه باید خدمت شما عرض کنم که قصد آقای استوری از نوشتن کتاب مورد بحث، آشنایی دانشجویان تازه کار با حوزه نسبتاً پیچیده مطالعات فرهنگی است و این که آن را برای مشتاقان این رشته خصوصاً کسانی که در این رشته تحصیل نمی‌کنند توضیح دهد، اما طبیعی است که وقتی شما قرار است همه حوزه‌های فرهنگ عامه‌پسند را در یک کتاب بگنجانید، مجبورید اندکی سطحی کار کنید و این مسئله یعنی سطحی بودن کتاب در فصل هفتم به وضوح مشاهده می‌شود یعنی مثلاً ایشان فقط تا فیسک جلو می‌آید و فراتر از آن نمی‌رود مثلاً بحث خوبی که ایشان درخصوص دیدگاه هبداپچ و دیگران، درباره جوانان و مقاومت سمبلیک جوانان در مقابل نظام سرمایه‌داری مطرح می‌کند در حد مقاومت نمادین و سمبلیک خلاصه می‌شود و یا این که قرائتی را از خرده‌فرهنگ‌های جوانان مطرح می‌کند اما به مباحث جدیدتر مانند پساخرده فرهنگ‌گرایان نمی‌پردازد و یا این که به بحث‌های ساراتارانتون در کتاب *club culture* نمی‌پردازد که مفهوم سرمایه خرده فرهنگ را از بردیو الهام گرفته است. خانم تارنتون در مورد خرده‌فرهنگ جوانان ریوز انگلستان معتقد است که هیچ نشانه‌ای دال بر مقاومت سیاسی نمادین در این خرده فرهنگ وجود ندارد اعضای آن خرده فرهنگ در جست و جوی لذت و سرگرمی و هوس و جنبه‌های فایده‌گرایانه هستند و مثلاً آقای هبداپچ که از خرده‌فرهنگ جوانان، قرائتی سیاسی ارائه کرده، دقت لازم را به خرج نداده است. البته خود آقای هبداپچ در سال ۱۹۸۸ م. با کتاب «پنهان شدن در روشنایی» از با نظریه‌ای که در سال ۱۹۷۹ م. در کتاب «خرده‌فرهنگ: معنای سبک» مطرح کرده بود،

پاینده در مقدمه خود در سطر اول کتاب مورد بحث به هیچ‌وجه چنین قصدی نداشته‌اند، آنجا که می‌گویند: «برای آن کسانی که با نقد ادبی جدید یا مطالعات فرهنگی کمتر آشنا هستند...» البته این نکته را هم باید عرض کنم که من با این «یا» و همچنین با آن «و» در عنوان اصلی کتاب (*cultural studies and the study of popular culture*) مشکل دارم و از جناب دکتر پاینده می‌خواهم که در مورد این «یا» و همچنین «و» که در عنوان اصلی کتاب آمده اما در ترجمه حذف شده است، توضیحات لازم را بفرمایند.

آقای خلیفه گفتند فرهنگ عامه در ذهن ما، فولکلور و ترانه‌ها را تداعی می‌کند، عرض بنده این است که این تداعی، تداعی درستی است، فرهنگ عامه‌پسند پیش از شکل‌گیری مطالعات فرهنگی معنی قبل از شکل‌گیری فرهنگ توده‌وار (*mass culture*) و قبل از پیدایش صنعت فرهنگ به معنای فرانکفورتی آن در قالب فرهنگ محلی یا قومی (*folk culture*) مطالعه می‌شد از سوی انسان‌شناسان، مورخان و جامعه‌شناسان، وجود داشته است و موضوعی

دکتر کاظمی:

معنا همیشه در موقعیت‌ها ایجاد می‌شود و برای همین است که نمی‌توان این کتاب را فقط از حوزه نقد ادبی مورد بررسی قرار داد. این کتاب در بحث مطالعات رسانه و همچنین مطالعات سیاسی و نیز از زاویه دید فمینیستی نیز قابل فهم و بررسی است اما بحث موقعیت‌مندی، بحث مهمی است که در مطالعات فرهنگی مورد توجه قرار می‌گیرد

شده ارائه است. عرض بنده این است که ما از هژمونی یا هر دیدگاه دیگری بسته به این‌که از لحاظ آرایش سیاسی - اجتماعی در چه وضعی قرار داریم، می‌توانیم الهام بگیریم و استفاده نماییم. اما تحمیل اینها به واقعیت کار درستی نیست. امروزه در بحث‌های بازنمایی که در مطالعات تلویزیونی یکی از مباحث اصلی به شمار می‌آید، خط سیر تحقیقاتی گسترده‌ای پیش روی دانشجویان و محققان ما قرار دارد و آنها می‌توانند بحث بازنمایی در تلویزیون را موضوع تحقیقات خود قرار دهند، بحث در مورد این‌که گروه‌های حاشیه‌ای و گروه‌های اقلیت تا چه اندازه در تلویزیون ما بازنمایی می‌شوند و اصلاً چگونه بازنمایی می‌شوند، از جمله مباحث اصلی است، واقعیت این است که تمرکز ما بیشتر در مورد بازنمایی‌های بین‌المللی و شرق‌شناسی بوده است و در مورد ابعاد داخل کشور کار زیادی انجام نداده‌ایم. نکته دیگری که فکر می‌کنم لازم است بررسی شود و می‌تواند از اهداف مطالعات فرهنگی در کشور به حساب آید این است که تلقی سیاست‌گذاران ما را نسبت به رابطه مخاطب و رسانه اصلاح نماید، متأسفانه هنوز تلقی رسانه محور از نوع گلوله سحرآمیزی آن در جامعه ما وجود دارد، در کشور ما به شدت تأثیر این تلقی از رابطه بین رسانه و مخاطب است. بنابراین مطالعات فرهنگی می‌تواند در اصلاح طرز تلقی سیاست‌گذاران فرهنگی ما به طور مؤثری کمک کند. اصلاح این طرز تلقی کمک می‌کند که در ابعاد بین‌المللی، گفتمان‌هایی مثل تهاجم فرهنگی و در بعد داخلی تلقیات رسانه - محور را تعدیل کنیم. اما در پایان عرایضم چند نکته کوچک را در مورد کتابی که دکتر پاینده ترجمه کرده‌اند می‌خواهم عرض کنم. نکته اول مربوط می‌شود به ظاهر کتاب؛ تصویر کلاهی که بر روی کتاب است و از دکتر پاینده می‌خواهم این مورد را نیز توضیح دهند و نشانه‌شناسی نمایند. نکته دیگر این است که در این کتاب، معادل‌های خوبی برای برخی از واژه‌ها انتخاب شده است، واژه‌هایی مثل «ترکیب‌بندی» و همچنین «به یغما بردن» اما اگر کلمه هژمونی هم به فارسی ترجمه می‌شد خیلی خوب بود. و می‌خواستم از دکتر پاینده بپرسم که چرا این واژه را ترجمه نکرده‌اند. ایشان همچنین کلمه مدها را به صورت «آلامد» ترجمه کرده‌اند، گمان می‌کنم لازم بود وجه تسمیه این کلمه در پاورقی ذکر شود، در پایان از صبر و حوصله دوستان تشکر می‌کنم.

با تشکر از جناب دکتر شهبابی، آقای دکتر پاینده تقاضا دارم نکاتی را که به عنوان پاسخ یا توضیح تکمیلی برای

عدول کرد، بنابراین جان استوری در کتاب خود به متأخرین مطالعات فرهنگی نپرداخته و به پست‌مدرن‌ها، کسانی مثل ماگلتون و دیگران اشاره نکرده است به همین دلیل خواننده کتاب با آخرین دستاوردها و دیدگاه‌های نظری آشنا نمی‌شود. و این نکته که مخاطب فعال مایشاء است، همیشه خلاق است و همیشه می‌تواند عناصر فرهنگ عامه‌پسند را مثل یک موم در دست بگیرد و هر وقت خواست و به هر شکلی که خواست می‌تواند آن را شکل دهد، از واقعیت به دور است. من خودم از طرفداران این اعتقاد هستم که مصرف‌کننده و کاربر برخلاف نگاه فرانکفورتی می‌تواند خلاق باشد اما این خلاقیت به زمینه (context)، زمان و مکان بستگی دارد. این‌که بگوییم مصرف‌کننده یا قرائت‌کننده یک متن در همه حال توانایی مقاومت آگاهانه و سمبلیک را دارد، این قرائت نشانه‌شناختی کسانی مثل آقای هبداچ، کلارک و دیگران است و در ایران هم این قرائت از آن کسانی است که انگیزه‌های سیاسی دارند و قرائت خودشان را بر واقعیت تحمیل می‌کنند. باز هم نمی‌خواهم بگویم که به هیچ وجه در ایران لحظاتی از مقاومت وجود نداشته یا ندارد، می‌خواهم بگویم اگر هم داشته، عمومیت ندارد و راه مستندسازی یا اثبات و احراز این مقاومت هم با راهی که یک نشانه‌شناس در پیش می‌گیرد می‌گوید متفاوت است و راه‌های دیگری وجود دارد. اما در مورد سؤالی که به مقایسه تلویزیون ایران با اروپا مربوط می‌شد باید به بحث هژمونی گرامشی که الهام‌بخش مطالعات فرهنگی خصوصاً در شکل ساختارگرایی آن است، اشاره نمایم. البته در این خصوص از نظریه محافظه‌کاران پیش از استوارت هال صرف‌نظر می‌کنم. در مورد تلویزیون کاری که استوارت هال در انگلستان در تشخیص الگوی رمزگشایی از تلویزیون انجام می‌دهد. ایران هم قابل استفاده است. ما می‌توانیم به راحتی از این نظریه در ایران هم استفاده کنیم، چون در هر جا که شما نظامی را می‌بینید در آنجا هژمونی و لاجرم مقاومت هم وجود دارد، البته اخیراً شاهد هستیم که در ادبیات تخصصی مطالعات فرهنگی از دوران مطالعات فرهنگی پسا-هژمونیک صحبت به میان می‌آید، منادی این بحث هم آقای اسکات‌لش است، ایشان معتقد است ما از این به بعد باید مطالعات فرهنگی را به گونه دیگری تعریف کنیم، ایشان معتقد است که دیگر با هژمونی نمی‌توان قدرت (power) را توضیح داد، اما به هر حال ایشان این نکته را انکار نمی‌کند که مفهوم هژمونی در سی‌چهل سال گذشته برای فهم عملکرد سرمایه‌داری جهانی مفید واقع

دکتر شهابی:

قصد آقای استوری از نوشتن کتاب مورد بحث، آشنایی دانشجویان تازه کار با حوزه نسبتاً پیچیده مطالعات فرهنگی است و این که آن را برای مشتاقان این رشته خصوصاً کسانی که در این رشته تحصیل نمی‌کنند توضیح دهد

ادبی گذاشت، تبدیل کردن کلمه «اثر» به «متن» بود، ما در ادبیات، در گذشته مثلاً به غزلیات سعدی «اثر» می‌گفتیم در حالی که هم‌اکنون آن را «متن» می‌نامیم. این فقط یک تفاوت در انتخاب واژه‌ها نیست بلکه دو دید متفاوت است.

وقتی صحبت از «اثر» می‌کنیم، تولید فرهنگی - ادبی را در هاله‌ای از تقدس قرار می‌دهیم و آن را برتر یا مایه تأملات و ژرف‌اندیشی‌های عجیب و غریب می‌دانیم. مطالعات فرهنگی، ادبیات را خیلی «زمینی» کرده است. درست است که رمان نخبه‌گرا تولید می‌شود و مخاطبان زیادی دارد مثلاً در ادبیات خودمان رمان‌های خانم دانشور، شمارگان بسیار بالایی دارد، من زمانی تحقیق کردم و به این نتیجه رسیدم که رمان سوشون بعد از بوف کور، بیشترین تیراژ را در کشور ما داشته است اما یقیناً می‌توان گفت که هرگز خانم دانشور در تیراژ کتاب‌هایشان به گرد پای فهیمه رحیمی نمی‌رسد. فیلم‌های داریوش مهرجویی مثلاً فیلم «درخت گلابی» او ممکن است میان کسانی که اینجا نشستند مخاطب داشته باشد ولی فیلم‌های عامه‌پسند سینمایی یا سریال‌های عامه‌پسند، تماشاگرانی به مراتب بیشتر از اینها دارند. مطالعات فرهنگی این مرزها را از میان برداشته و شکافی را که در گذشته، بین اثرهای خیلی فخیم و تأمل‌برانگیز و کارهای ساده‌تر ادبی قایل بودیم، از بین برده است. مطالعات فرهنگی معتقد است که باید به همه اینها پرداخته شود و همه این آثار باید مورد بحث و بررسی قرار گیرند. جای تردید نیست که رمان‌های خانم فهیمه رحیمی توسط عده زیادی از ایرانیان خوانده می‌شود، این نکته درخور توجه است که کتاب «بامداد خمار» نوشته فتانه حاج سید جوادی و همچنین «شازده احتجاب» گلشیری همزمان به آلمانی ترجمه شدند. «بامداد خمار» برای بار سوم در آلمان تجدید چاپ شد در حالی که هنوز نسخ چاپ اول شازده احتجاب به فروش نرفته است. این به معنای کم‌ارزش بودن «شازده احتجاب» نیست، به نظر من «شازده احتجاب» یکی از اولین رمان‌هایی بود که در ادبیات ما شیوه تک‌گویی درونی و جریان سیال ذهن را به نحو بسیار هنرمندانه‌ای مورد استفاده قرار داد، در جایگاه این رمان در ادبیات داستانی ما جای تردید نیست اما بحث بر سر این است که بامداد خمار توسط مردم خوانده می‌شود بنابراین علت توجه ما به ادبیات عامه این است که در نظریه‌های ادبی در گذشته نسبت به آن غفلت شده است. نباید فرهنگ عامه را با فولکلور یکی بدانیم، فولکلور، ادبیات عامه است نه فرهنگ عامه، مقصود از فولکلور بحث دیگری



صحبت‌های عزیزان در نظر دارید بیان نمایید.

دکتر پاینده: نخست می‌خواهم به موضوع فرهنگ عامه که مطرح کردید و همچنین به بدفهمی‌ای که از این کلمه به وجود آمده، بپردازم و می‌خواهم بگویم که این موضوع اتفاقاً در مبحثی که ما تحت عنوان مطالعات فرهنگی مطرح می‌کنیم موضوع بسیار مهمی است. واقعیت این است که مطالعه راجع به فرهنگ همیشه وجود داشته اما همواره بخش بزرگی از فرهنگ مغفول واقع شده و تحقیر گردیده و نمونه تمام عبارش در دیدگاه نظریه‌پردازان مکتب فرانکفورت است. برای مثال آنها به موسیقی عامه‌پسند به دیده تحقیر می‌نگریستند و آن را کلیشه‌ای و تکراری می‌دانستند، یا داستان‌های پرسوز و گداز یا داستان‌های اشک‌آور عامه‌پسند را، مواد فکری کسانی می‌دانستند که به موضوعات جدی‌تر فکر نمی‌کنند. اما من می‌خواهم بگویم که کار بسیار مهمی که مطالعات فرهنگی انجام داد و تأثیر بسزایی که در نقد

دکتر شهابی:

این نکته که مخاطب فعال مایشاء است، همیشه خلاق است و همیشه می‌تواند عناصر فرهنگ عامه‌پسند را مثل یک موم در دست بگیرد و هر وقت خواست به هر شکلی که خواست می‌تواند آن را شکل دهد، از واقعیت به دور است

حد ممکن است مهم باشد. اما واقعیت این است این کتاب، کتابی نیست که برای من و شما نوشته شده باشد. این کتاب برای کسانی نوشته شده که می‌خواهند با مطالعات فرهنگی آشنا شوند. بنابراین اگر من امروز بخواهم کتابی راجع به مطالعات فرهنگی مطالعه کنم، این کتاب را مطالعه نمی‌کنم چون به یقین این کتاب در سال ۱۹۹۶ م. برایم جدید بود و نه امروز. من گرایش خاصی را در فرهنگ خودمان مشاهده می‌کنم و گمان می‌کنم می‌تواند موضوع رسالهٔ بسیاری از دانشجویان باشد و آن این که ما گرایش داریم به این که آخر یک چیز را بخواهیم؛ مثلاً وقتی کسی گوشی تلفن همراه می‌خرد، به سراغ آخرین مدل می‌رود درحالی که ممکن است از شصت کاری که آن وسیله انجام می‌دهد فقط از یک یا دو مورد آن استفاده کند. در آغاز ما باید متونی را ترجمه کنیم که این حوزه را معرفی می‌کنند و بعد به انتهای راه برسیم. واقعیت این است که ما نمی‌توانیم پیش از آن که فروید و لاکان را بشناسیم به سراغ ژرژک برویم، ژرژکی که لاکان را هم متحول کرده است و برای همین است که امروزه ترجمه‌هایی هم که از آثار ژرژک انجام می‌شود ترجمه‌های درستی نیست البته نمی‌خواهم بگویم که این ترجمه‌ها بد است، شاید من هم اگر بخواهم آثار ژرژک را ترجمه کنم به همین مشکلات برخورد کنم، بلکه سخن من این است که نخست باید پس‌زمینهٔ درک این مفاهیم ایجاد شود تا ما بتوانیم حرکتی رو به رشد داشته باشیم. من برای ادای سهم خود در شناساندن مطالعات فرهنگی بلافاصله پس از بازگشت به ایران کتاب «روانکاوی فرهنگ عامه» را ترجمه کردم و گمان می‌کنم که این کتاب جزو دومین یا سومین کتاب‌هایی بود که در این حوزه ترجمه شد، بعد هم این کتاب را ترجمه کردم، اینها حداکثر کارهایی است که ما هم اکنون می‌توانیم انجام دهیم. البته کتاب‌های بهتری هم وجود دارد ولی باید ترجمهٔ آنها در زمان مناسب صورت گیرد. این روشی است که بنده در زمینهٔ دیگری آن را تجربه کرده‌ام و به نتایج خوبی رسیده‌ام. من سرپرستی مجموعه‌ای را به عهده گرفتم که به ترجمهٔ کتاب‌هایی در زمینهٔ نظریه و نقد ادبی می‌پردازد و تا کنون هفت جلد آن ترجمه شده است. به بیان دیگر، هفت جلد کتاب راجع به نقد ادبی از بهترین کتاب‌هایی که به زبان انگلیسی موجود بود، به فارسی ترجمه شده است. برخی از آنها را خودم ترجمه کردم و بعضی را دیگران ترجمه کرده‌اند. اجرای چنین پروژه‌ای در کشور ما سابقه نداشت و این کار تا پانزده جلد قرار است ادامه پیدا کند. اولین جلد با عنوان «پیش

است و چون در اینجا راجع به فرهنگ عامه صحبت شد من دیگر به آن نمی‌پردازم. نکتهٔ دیگر این که من با این نظر دکتر شهابی که ساز و کارهای تولید برنامه‌های تلویزیونی در ایران از همان منظری که جان استوری در مورد تولیدات تلویزیونی انگلستان بیان کرده قابل بررسی است، کاملاً موافق هستم. یعنی به یقین ساز و کار و ماهیت سریال‌های بازاری و عامه‌پسند که در ایران پخش می‌شود با آن چیزی که در انگلستان است تفاوتی ندارد. اتفاقاً اینجا هم همان بحث هژمونی که مطرح کردم کاملاً دخیل است. من یگانه کارکرد تلویزیون را در کشور خودمان بازتولید گفتمان غالب می‌دانم. این وظیفه تعریف شده برای تلویزیون است و به همین سبب اتفاقاً توضیحاتی که در این کتاب آمده راجع به این که چرا این سریال‌ها مخاطب پیدا می‌کنند، مباحث بسیار مهمی است و به ادبیات نیز مربوط است، چون امروزه ما در نظریه‌های جدید ادبی تفاوتی بین سریال‌ها و داستان دنباله‌دار مجلات قابل نیستیم. رمان هم با فیلم قیاس شدنی است در حالی که در ایران رمان را ژانر ادبی تلقی نمی‌کنند. اگر ما پیشرفت مطالعات ادبی در ایران را با انگلستان مقایسه کنیم می‌بینیم که تقریباً در اواخر قرن نوزدهم هستیم، یعنی شیوهٔ تدریس ادبیات در ایران و مطالبی که درس می‌دهیم، دقیقاً چیزهایی است که در اواخر قرن نوزدهم در انگلستان بود. ما حدود یک قرن عقب هستیم و جای شگفتی است که تکنولوژی جدیدی را که در دنیا مطرح است کاملاً می‌پذیریم و درک می‌کنیم اما بحث به ادبیات که می‌رسد گنگ می‌شویم. اگر ما بخواهیم ژانرهای ادبی را بر حسب آن چیزی که در رشتهٔ ادبیات فارسی در کشور ما تدریس می‌شود معرفی کنیم، شعر حماسی، غنایی و تعلیمی را مطرح می‌کنیم. حال آنکه دورهٔ اینها به سر آمده است. الان در دنیا قرن‌هاست که در رشتهٔ ادبیات، رمان تدریس می‌شود، فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی تدریس می‌شود. زمانی که در انگلستان دانشجویان بودم شاهد بودم که تز دکتری یکی از دانشجویان راجع به آگهی‌های تلویزیونی بود. بنابراین باید تلقی ما از ادبیات و از تیپولوژی آثار ادبی عوض شود و گمان می‌کنم پرداختن به سریال‌های تلویزیونی از منظر مطالعات فرهنگی وظیفهٔ دانشجویان ادبیات است. اما درخصوص نکاتی که دکتر شهابی فرمودند نیز توضیحات مختصری خدمتتان عرض می‌کنم. در آغاز باید بگویم که من از توجه ایشان بی‌نهایت سپاسگزارم، این توجه باعث می‌شود که بدانم در کتابی که ترجمه کرده‌ام جنبه‌هایی که گمان می‌کردم مهم نیست برای دیگران تا چه

درآمدی بر مطالعه نظریه نقد ادبی» اثر راجر وبستر به بازار آمد، بعد «درسنامه نظریه و نقد ادبی» ترجمه شد و بنابراین کسانی که «پیش درآمدی بر مطالعه نظریه‌های نقد ادبی» را خوانده بودند توانستند مطالب «درسنامه نظریه نقد ادبی» را بفهمند، حال آنکه اگر این کتاب اول چاپ می‌شد من قاطعانه به شما می‌گویم که افراد زیادی در ایران آن را درک نمی‌کردند. به این اعتبار، انتخاب من معطوف به نیازهایی بوده که در جامعه وجود داشته است. در مورد معادل‌ها نیز مختصراً توضیحاتی خدمت شما عرض می‌کنم. باید بگویم که هم‌اکنون به خاطر ندارم برای کدام واژه معادل «آلامد» را ذکر کرده‌ام، ولی به نظرم می‌آید واژه‌ای است برای افرادی که می‌خواهند تظاهر بکنند به این که از مد عقب نمانده‌اند. من بسیار فکر کردم که چه معادلی برای این واژه بیاورم، چون همان‌گونه که می‌دانید در ترجمه این دشواری وجود دارد که گاهی یک کلمه به انگلیسی معادل تک‌کلمه‌ای به فارسی ندارد و شما ناگزیرید یک عبارت را به جای آن بگذارید. گاه این کار اشکالی به وجود نمی‌آورد اما زمانی که جمله مرکب باشد یعنی چند بند موصولی با حرف ربط به هم متصل شده باشند، جمله بسیار مغلق و خواندن آن دشوار می‌گردد. خلاصه این که در این خصوص بسیار جست‌وجو کردم تا این که در میان آثار جلال‌آل احمد به این واژه برخورددم. اتفاقاً آل احمد نیز دقیقاً به همین مفهوم نظر داشت و برای همین بود که این واژه را به کار بردم. اما راجع به موارد دیگری مثل Particulation که بنده به جای آن از معادل «ترکیب‌بندی» استفاده کرده‌ام، باید خدمتان عرض کنم که گاه من سه روز یا چهار روز به ترجمه وقفه می‌دادم و فقط به خاطر یک کلمه مدت‌ها فکر می‌کردم تا معادل صحیحی برای آن بیابم. دوستانی که الان اینجا نشسته‌اند حتماً دقت کرده‌اند که همکاران من بدون آنکه خودشان متوجه باشند، به طور طبیعی و پیاپی واژه‌های انگلیسی به کار می‌برند به دلیل این که چون این مطالب را به انگلیسی خوانده‌اند، ناخودآگاه به انگلیسی می‌گویند. مثلاً برای من زمانی که در کلاس به دانشجویان درس می‌دهم خیلی راحت‌تر است که بگویم Particulation، اما من این کتاب را برای خواننده فارسی‌زبانی که متصوراً انگلیسی نمی‌داند، ترجمه می‌کنم بنابراین سه روز کارم را تعطیل می‌کنم، فکر می‌کنم تا معادل‌های صحیحی برای واژه‌ها بیابم و سعی کرده‌ام با وسواس زیاد این معادل‌ها را انتخاب کنم. تعصبی هم در این باره ندارم. بعضی‌ها در به کار بردن واژه‌های بیگانه تعصب دارند و می‌گویند

همه چیز باید فارسی باشد. من معتقدم اگر کلمه‌ای وارد زبان ما شده و افاده معنا می‌کند باید به کار رود. می‌توانم به جای تلفن بگویم «صدا دوربر»، ولی واژه تلفن جا افتاده و هیچ نیازی نیست که ما به جای آن، واژه دیگری به کار ببریم. هژمونی هم به گمان من از راه ترجمه‌ای که عمدتاً مارکسیست‌ها، هم پیش از انقلاب و هم پس از انقلاب کرده‌اند به خوبی جا افتاده است. البته برخی چیزها هم از اراده من خارج بوده است. برای مثال من با نشر آگه که ناشر بسیار خوبی است همکاری می‌کنم و ناشر آن آقای حسین خانی به اعتقاد من در زمره با سابقه‌ترین و فرهیخته‌ترین ناشرانی هستند که بنده با ایشان افتخار همکاری داشته‌ام. اما درخصوص جلد کتاب با من مشورتی نشده بود. ناشران دیگر معمولاً در این خصوص با نویسنده مشورت می‌کنند. من در این مورد معمولاً به دو صورت عمل می‌کنم: یا می‌گویم اجازه بدهید من خودم طرحی پیشنهاد کنم و در این صورت از طرح‌های خارجی که بسیار مناسب است و با موضوعات کتاب مطابقت دارد، استفاده می‌کنم و یا این که می‌گویم طراح کتاب را بخواند و با توجه به محتوا دست به طراحی بزند. در این خصوص با من مشورت نشده، بنده زمانی که کتاب به دستم رسید پس از سر و ته کردن آن متوجه شدم که طرح جلد آن یک کلاه شاپو است. به نظرم ناشر محترم قصد داشته‌اند که توجه خواننده را به نشانه‌ها جلب کنند و این که مثلاً کلاه شاپو نشانه چه چیزی می‌تواند باشد زیرا نشانه‌شناسی هم یکی از مباحثی است که در این کتاب به آن پرداخته شده است. در آن صورت باید بگویم که شاید انتخاب‌های بهتری هم می‌شد انجام داد.

با تشکر از شما اما سؤال بنیادی دیگری از خدمتتان دارم و آن این که همانگونه که خودتان نیز اطلاع دارید، یکی از مباحث نقد ادبی، نقد جامعه‌شناختی است اما ما در کنار این نقد، تعبیر دیگری با عنوان جامعه‌شناسی ادبیات داریم، سؤال بنده این است که مطالعات فرهنگی به این دو پدیده چگونه می‌نگرد و مواجهه مطالعات فرهنگی نسبت به این دو تعبیر چیست؟

دکتر پاینده: باید در نظر داشته باشیم که نقد جامعه‌شناختی با مطالعات فرهنگی یکسان نیست. نقد جامعه‌شناختی در نظریه‌های ادبی مسبوق به سابقه است و قدمت آن بیشتر از مطالعات فرهنگی است. مقصود از نقد جامعه‌شناختی، بررسی ادبیات برای فهم سازوکارهای اجتماعی در برهه زمانی تولید آن ادبیات است. من سخنی را از انگلس

حوزه وجود دارد، مثلاً در خود ایران نسل‌های جدیدتر معتقد بودند که سبک‌شناسی فقط سبک‌شناسی مرحوم بهار نیست بلکه چیزهای جدیدتری در دنیا مطرح شده است و گمان می‌کنم که ما در این زمینه هم دچار تأخیر شده‌ایم و ممکن است تصویری که راجع به سنت نقد ادبی و جامعه‌شناسی ادبی داریم مربوط به سی سال پیش باشد.

البته غرض بنده از طرح این سؤال این بود که این دو مقوله در مطالعات فرهنگی چه جایگاهی دارند؟ یعنی آیا مطالعات فرهنگی به این مسائل می‌پردازد یا این که راجع به آنها صحبت نمی‌کند.

دکتر کوثری: اگر به این کتاب توجه نمایید متوجه می‌شوید که این دو بحث یعنی بحث فلسفی که همان بحث زیبایی‌شناسی و ادراک مخاطب از اثر ادبی است، از جامعه‌شناسی و بحث منطقی‌گفت‌وگویی باختین و بحث نشانه‌شناسی استوارت هال و بارت و کریستوا از مسیر نقد ادبی وارد مطالعات فرهنگی شد. بنابراین ترکیبی از این دو است که وارد مطالعات فرهنگی شده است و این که بخواهیم مطالعات فرهنگی را بدون اینها تصور کنیم غیرممکن است. یعنی اگر همه میراث آن را به نقد ادبی و جامعه‌شناسی بدهیم دشوار است بگوییم چیست، اما به جای آن می‌توانیم این سؤال را بکنیم که مطالعات فرهنگی چه چیزی به این بحث افزوده؟ بنابراین مساوی آن سنت‌ها نیست و اگر آن سنت‌ها را از آن بگیریم فقیر می‌شود مثلاً اگر بارت و کریستوا و باختین را از مطالعات فرهنگی بگیریم، بدون آنها چیزی باقی نمی‌ماند اما اضافات این افراد به این حوزه قابل توجه است. فصل‌بندی جدیدی که از این اندیشه‌ها کرده‌اند به نظر من دستاورد مطالعات فرهنگی است.

دکتر کاظمی: بنده فکر می‌کنم سؤالی که شما مطرح کردید، سؤال درستی نیست به دلیل این که باید ببینیم جامعه‌شناسی ادبیات درگیر و دار و تعاملی که داشتند چه بر سرشان آمد که هر دو در فضای مطالعات فرهنگی قرار گرفتند؟ مثلاً من اصلاً سخنان دکتر پاینده را در دانشکده ادبیات و زبان‌های خارجی درک نمی‌کنم، ایشان هم حرف همکاران جامعه‌شناس مرا درک نمی‌کنند، ولی من و ایشان حرف‌های یکدیگر را به خوبی می‌فهمیم، ما همه در فضای مطالعات فرهنگی هستیم، ایشان از بستر نقد ادبی به این موضوع توجه می‌کنند و من از حوزه جامعه‌شناسی و ارتباطات به این موضوع نگاه می‌کنم یعنی همه ما متحول شده‌ایم و به سمت مطالعات فرهنگی رفته‌ایم، مطالعات

برای شما نقل می‌کنم، او می‌گوید رمان‌های بالزاک تصویر دقیقی از طبقه کارگر در فرانسه ارائه می‌دهد، یا این که اگر کسی می‌خواهد بداند که مثلاً در انگلستان بعد از انقلاب صنعتی چهره لندن چگونه بود و یا این که وضعیت اجتماعی به چه شکل بود و یا چه طبقاتی وجود داشتند و چه اقشاری بین دو طبقه پرولتر و بروژوا وجود داشت، باید رمان‌های دیکنز را بخواند و برای همین است که نقد جامعه‌شناختی در ادبیات بیشتر معطوف به این بود که ادبیات را نوعی سند اجتماعی تلقی کند. این دیدگاه بسیار قدیمی است و الان در نقد ادبی چندان طرفدار ندارد، ولی همچنان در کتاب‌های نقد ادبی معرفی می‌شود و همانطور که اشاره کردم سابقه آن به پیش از ورود مطالعات فرهنگی به حوزه نقد ادبی می‌رسد.

دکتر کوثری: بنده فکر می‌کنم که مناسبات این دو نسبت به هم، مناسبت ثابتی نبوده. چیزی که شما می‌گویید مدت مدیدی است که از بین رفته است. نقد ادبی و مناسبت آن با جامعه‌شناسی ادبی در سی سال پیش با نقد ادبی امروز و مناسبت آن با جامعه‌شناسی ادبی امروز بسیار فرق می‌کند، همانطور که جامعه‌شناسی ادبیات متحول شده و از جامعه‌شناسی ادبی اثر محور به سمت جامعه‌شناسی ادبیاتی رفته که هم تولید و هم دریافت اثر ادبی را مدنظر دارد، مناسبتش با نقد ادبی هم تغییر کرده است، امروزه ممکن است در نقد ادبی نظریه‌های لوکاچ و گلدمن زیاد جذاب نباشد و این که اثر ادبی سندی باشد راجع به جامعه ولی مطلقاً دیدگاه‌های جدیدترین مثل تفسیری که بولدوی از گوستا فلوبر راجع به کتاب مشهور «تربیت احساسات» او دارد امروز می‌تواند در نقد ادبی جالب‌تر باشد، یا بحثی که باختین راجع به «خنده‌های کارناوالی» بالزاک مطرح می‌کند امروزه ممکن است در نقد ادبی جاندارتر و مطرح‌تر باشد، بنابراین اینها مناسبات ثابتی ندارند، بسته به پیشرفت‌هایی که به وجود می‌آید، برخی از حوزه‌ها برجسته می‌شوند و برخی دیگر به حاشیه می‌روند مثلاً ممکن است در آینده شارچی پیدا شود که نظریه‌های لوکاچ و گلدمن را با تفسیر و تعمیق جدیدی مطرح کند، بنابراین در این حوزه‌ها سنت و مناسبات ثابتی وجود ندارد مثلاً در دوره‌ای می‌بینیم که جامعه‌شناسی ادبیات متحول می‌شود و از سمت اثرمحوری به سوی خواننده‌محوری می‌رود و شاید بتوان گفت که زمانی وارد کردن روانکاوی و جامعه‌شناسی در حوزه نقد ادبی امری جالب تلقی می‌شد و در پی آن این مسئله مطرح شد که جز آن شیوه‌های سنتی نقد ادبی، چیزهای دیگری هم در این

دکتر شهابی:

در این کتاب، معادل‌های خوبی برای برخی از واژه‌ها انتخاب شده است، واژه‌هایی مثل «ترکیب‌بندی» و همچنین «به یغما بردن»

تداوم داشت و متأسفانه به دلیل این که فرهنگ طبقات فرودست مورد توجه قرار گرفت، فرهنگ طبقه‌های فاخر نادیده گرفته شد. آنها همه طرد شدند در حالی که بنده اخیراً پی برده‌ام که تجار یا حتی بسیاری از زمیندارها اگرچه به ضرورت استبداد رضاخانی مجبور شدند رنگ و لعاب فرهنگ تحمیلی را بپذیرند اما فرهنگ فاخر خود را حفظ کرده‌اند و متأسفانه چون توجهی به این مسأله نشده است، این قشر نادیده گرفته شدند و انتقادی که بنده به این کتاب دارم این است که چرا ما بدون توجه به این فرهنگ یکدفعه به طرف فرهنگ مردمی و کوچه‌بازاری و فرودست می‌رویم و آیا لازم نیست که به آن نوع فرهنگ هم توجه کنیم؟

دکتر پاینده: در اینجا می‌توان مناقشه‌ای پیش کشید و آن هم این که آیا ما واقعاً در برنامه‌ریزی‌های آموزشی به چیزی غیر از ادبیات نخبه‌گرا نظر داریم؟ آیا در تولیدات روشنفکرانه خود مثلاً در کتاب‌هایی که درباره ادبیات می‌نویسیم به چیزی غیر از این نوع ادبیات نظر داریم؟ من فکر می‌کنم آنچه تا کنون انجام شده، پیروی از سنتی قدیمی است و آن توجه متمرکز بر ادبیات روشنفکرانه است. گمان می‌کنم آن مقدار هم که در حوزه فرهنگ از منظر جامعه‌شناختی و علوم اجتماعی به این مسئله توجه شده است بیشتر به فرهنگ نخبه‌گرا توجه داشته است تا به فرهنگ عامیانه. بنابراین، به اعتقاد من جای کتابی که روشی از مطالعات فرهنگی را برای پرداختن به فرهنگ عامه نشان دهد، خالی بود و چیز دیگری که مخالف آن هستیم این است که می‌فرمایید نهادهای دولتی از مطالعات فرهنگی حمایت می‌کنند. باید خدمت شما عرض کنم که اصلاً اینگونه نیست. مطالعات فرهنگی بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که در ظاهر به نظر می‌رسد و اگر با قدرت کنار بیاید صبغه رادیکال خود را از دست می‌دهد، در حالی که جاذبه عمده مطالعات فرهنگی به خاطر نگاه رادیکال آن است. بنابراین من با این دیدگاه شما که فرمودید نهادهای دولتی از مطالعات فرهنگی حمایت می‌کنند موافق نیستم.

از همه استادان و علاقه‌مندانی که صرف وقت کرده و با شرکت در این جلسه، اسباب مطرح شدن بحث مهم «مطالعات فرهنگی» را فراهم آوردند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کنم.

فرهنگی چیزی نیست که بتوان نسبتش را با نقد ادبی روشن کرد و به تعبیر دیگر همان نقد ادبی است و به یک معنا همان نقد جامعه‌شناختی متأخر است، بنابراین استوارت هال به یک معنا جامعه‌شناس است ولی خود را جامعه‌شناس نمی‌نامد و حوزه فعالیتش را مربوط به مطالعات فرهنگی می‌داند.

دکتر کوثری: اضافه می‌کنم، کتابی که دکتر شهابی بدان اشاره نمودند (rethinking popular culture)، مقدمه مفصل و جالبی دارد. موکرجی آنجا اشاره می‌کند که چهار عنصر اصلی کمک کردند مطالعات فرهنگی شکل بگیرد، یکی از این حوزه‌ها تاریخ است. در تاریخ به ویژه مکتب «آنال» فرانسه که سنت‌های گذشته را دور ریخت و به تاریخ‌نگاری زندگی روزمره توجه کرد بسیار به این حوزه توجه نمود، دیگری حوزه نقد ادبی است که بحث نشانه‌شناسان، ساختارگرایان و به ویژه پساساختارگرایان را در بحث نشانه‌شناسی و روایت‌شناسی مطرح کرد و کسانی که مثل باختین متعلق به این حوزه هستند در حوزه جامعه‌شناسی، جامعه‌شناسی خرد، جامعه‌شناسی که به تعامل و تفسیر افراد توجه می‌کرد وارد این حوزه شد و افرادی مثل گافمن و گارفینکل، نظریه‌ها و اندیشه‌هایی را در این عرصه وارد کردند و حوزه آخر، حوزه آنتروپولوژی یا انسان‌شناسی است، انسان‌شناسی به خاطر سنت آن و بعد هم از طریق چهره درخشانی مثل گرتس که کتاب معروف «جنگ خروس‌ها در جزیره بالی» را نوشت، مفهوم اهمیت به دنیای باورها و ذهنیت‌های افرادی که فرهنگ را می‌سازند، به حوزه مطالعات فرهنگی وارد کرد، بنابراین این چهار مورد حوزه‌هایی هستند که بیشترین دهش‌ها را به حوزه مطالعات فرهنگی داشتند و اگر اینها را حذف کنیم چیزی در این حوزه باقی نمی‌ماند.

یکی از حاضران:

همان‌گونه که استادان محترم اشاره کردند، مطالعات فرهنگی تا مدت‌ها در کشور ما به طور عملی مورد مطالعه قرار نگرفته بود اما همچنان که دکتر کاظمی فرمودند برخلاف گذشته‌ها امروزه حتی نهادهای دولتی هم از این گرایش‌ها استقبال می‌کنند و هدفشان این است که همان گروه‌های فرودست به عنوان پایه‌های مشروعیت نظام، فرهنگشان شناخته شود و از آنها استقبال شود درحالی که ما در تاریخ معاصر خود یک دوره فرهنگی فاخر داشتیم که از اواخر دوره قاجار شکل گرفته بود و در دوره پهلوی